

حق کاوی در ادبیاتِ واقعیت و واقعیتِ ادبیات با تکیه بر زندگی و آثار پژمان بختیاری

نادر پورارشاد^۱

چکیده

ادبیات، واقعیت دارد و واقعیت نیز ادبیات. ادبیاتِ واقعیت و واقعیتِ ادبیات در پیوند با همدیگرند. این حقیقت در زندگی و آثار پژمان بختیاری، آشکارا نمود می‌یابد. حق نیز یکی از مبانی و جزئی از مؤلفه‌های ادبیاتِ واقعیت و واقعیتِ ادبیات است. مقاله حاضر با روش توصیف و تحلیل به واکاوی حق در ادبیاتِ واقعیت و واقعیتِ ادبیات زندگی و آثار پژمان بختیاری پرداخته و به این نتیجه رسیده که پرداخت‌ها و دریافت‌ها از زندگی و آثار پژمان بختیاری بر مبنای حق و از منظر حقوق نیز امکان پذیر و گاه اجتناب ناپذیر است. از این منظر ابعاد و اعماق جدیدتری از زندگی و آثار پژمان بختیاری در پارادایم ادبیاتِ واقعیت و واقعیتِ ادبیات زمینه و فرصت تبیین و تحلیل می‌یابند.

واژه‌های کلیدی: ادبیاتِ واقعیت، پژمان بختیاری، واقعیتِ ادبیات

مقدمه

ادبیاتِ واقعیت، تعبیر، تصاویر، نوع نگاه‌ها به وقایع است به گونه‌ای که ابعاد و اعماق واقعیت را به خواننده منتقل کنند تا این که خواننده خود را در متن آن وقایع احساس کند. ادبیاتِ واقعیت، فرد و جامعه را آن گونه که هست معرفی می‌کند. بر این پایه گاه به اخلاق، دین‌مداری، حکمت و دانش نزدیک و گاه از آن فاصله می‌گیرد. گاه ذهن،

^۱ استادیار، گروه حقوق، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران. Poor.a@yahoo.com

زبان و رفتار، مبنا و جنبه عادلانه و دادورزانه به خود گرفته و گاه مشحون از بیداد می‌شود (معمدی آذری، ۱۳۸۳: ۲۲).

واقعیت ادبیات هم به معنای این است که ادبیات، واقعیت دارد و نمی‌توان تاثیرات آن در افراد و جامعه و نیاز فرد و جامعه را به آن منکر شد (نجفی، ۱۳۵۳: ۱۶۸). ادبیات واقعیت و واقعیت ادبیات مؤلفه‌های متعددی دارد. مبانی، یکی از این مؤلفه‌ها و حق و حقوق نیز یکی از این مبانی است (۱). مقاله حاضر با اتکاء به روش توصیف و تحلیل و با گردآوری کتابخانه‌ای داده‌ها، جلوه‌هایی از زندگی و آثار پژمان بختیاری را در چنین چارچوبی تبیین و تحلیل نموده است.

آثار پژمان نمونه‌ای از ادبیات واقعیت و واقعیت ادبیات است. او در زندگی نامه‌اش می‌نویسد: «سخنم حاوی غم‌ها، شادی‌ها، دردها و دواها، گرفتاری‌ها و گشایش‌های کار اجتماع است» (بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۹۴).

۱- مدح و نقد پژمان

از اساتید و آن همه دوستان (۲) درجه یک پژمان در ادبیات انتظار بود درباره آثار او می‌نوشتند و اندیشه و هنر او را بیش از این و در حد استحقاق معرفی می‌کردند. انتظار بود که او را تا آنجا که در خور مدح و ستایش است مدح کنند و بستایند. اما چرا چنین نکردند و فقط این اواخر عمر او مجلسی مختصر در بزرگداشتش آراستند. آیا نوشته‌های پژمان به ویژه اشعار او از منظر شکل (ساختار) و محتوا (درون مایه) در خور مدح و ستایش نبودند؟ چرا بیشتر نوشته‌ها در مورد پژمان از سوی نویسندگان متاخر از زمان پژمان صورت گرفته (۳) و چرا اینان نیز در نوشتن راجع به پژمان خست به خرج داده و مختصر و تلگرافی از روی پژمان گذر کردند؟ شاید اگر پژمان را نقد و یا مدح می‌کردند او هم پاسخ می‌داد و در این میانه اندیشه و هنر پژمان چهره بیشتری از خود نشان می‌داد. آیا دوستان ایشان چیز در خور نقدی از ایشان نمی‌دیدند و یا این‌که نمی‌خواستند با نقدشان او را مکدر سازند. این حق پژمان بود که در زمانه خودش نقد سازنده و منصفانه می‌شد (۴) تا او در پرتو نقدها و پاسخ به نقدها یا پذیرش آن‌ها

فرصت بالندگی بیشتر می‌یافت. مانند مقاله «شبه انتقاد» که پُژمان در نقد فرهنگ یا همان لغتنامه برهان قاطع اثر محمد معین می‌نویسد که البته محمد معین نیز پاسخ پُژمان را می‌دهد و پُژمان هم به این پاسخ، پاسخ می‌دهد (۵).

از مطالعه این مقالات عمق و گستردگی اشراف پُژمان بر شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ و نیز تسلط او بر تاریخ ادبیات و لغت‌شناسی، شانه به شانه علّمداران ادبیات معاصر ایران، آشکار می‌شود. اما هم اکنون نیز پُژمان حق دارد آنگونه که بوده نقد و مدح شود (۶). نقد پُژمان فرصت استخراج و عرضه ابعاد و اعماق دیگری از پُژمان یا به بیان بهتر بخشی از هویت ادبیات معاصر ایران را به دست می‌دهد. به یاد باید داشت که ادبیات هر جامعه‌یکی از ستون‌های بنای آن است (سید میرزائی، ۱۴۰۳).

دکتر باستانی پاریزی در صفحات نخستین دیوان پُژمان این گونه به مدح او می‌پردازد: «پُژمان بختیاری شاعری کوچک و مرد گمنامی نیست. آدمی که در مجالس نظمی و بزمی کسی چون ایرج میرزا خدای شعر قرن معاصر ما و در حضور ادیب نیشابوری و استاد فروزانفر، شیخ الرئیس محمد هاشم میرزا و مرحوم احمد دهقان و بهمنیار کرمانی به مهمانی رفته و در گفت و گوی ادبی آن‌ها شرکت می‌کرد و گفتگوی آن‌ها گاهی صورت محاجه به خود می‌گرفته، او کسی نیست که آدم گمنامی چون مخلص... بتواند در باب شعرش قلم بزند... شاعری مثل پُژمان، که امثال رهی معیری و گلچین معانی افتخار داشته‌اند که شعرشان در اطلاعات ماهانه در کنار شعر پُژمان چاپ می‌شود از تعریف و توصیف ما مستغنی است» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۸: ۳۰).

باستانی پاریزی در انتهای همین مطالب خود اعلام می‌کند: «مقدمه بی‌مقدمه». این درحالی است که شخصیت، آثار و نقش پُژمان در ادبیات معاصر اقتضاء می‌کرد تا باستانی پاریزی مقدمه مفصلی بر دیوان اشعار پُژمان بنویسد و برخی از تاثیرات، حالات، مقامات، اندیشه‌ها، آثار و اشعار او را تشریح و تحلیل نماید.

به نظر می‌رسد آنچه که در بالا آمد تا اندازه‌ای زبان حال پژمان نیز بوده است. پژمان در زندگی نامه خود از «بی‌لطفی»، «بی‌مهری»، و «بی‌عنایتی دوستان» که زودگذر بوده و او را نیاززده‌اند سخن به میان آورده است (بهرامی دشتکی، ۱۳۹۵: ۹۵)

پژمان را در زمانه خودش و بعد از وفاتش کسی آنچنان که باید نقد نکرد. بیشتر مطالبی که پس از وفات پژمان نوشته شده ناظر بر ستایش او بوده و کمتر نوشته‌ای یافت می‌شود که از نقد او سخن رانده باشد. در برخی از نوشته‌ها ممکن است برخی از تعبیر را حمل بر نقد پژمان نمود. برای نمونه می‌توان به عبارت ادیب برومند اشاره نمود. او می‌نویسد: «پژمان آنجا که با صراحت از دوران بی‌سر و سامانی خود تا سی سالگی بیان حال و احوال می‌کند آدمی را متأثر می‌سازد... و این موجب شده که در برخی از اشعارش قدر خویش نشناسد و مقام شامخ خود را در شعر و ادب نداند؛ در حالیکه شاکر می‌بود که در ازای آن ناکامی‌ها، شاعری توانمند شده و جاودانگی آثارش، جبران کمبودها را کرده است» (ادیب برومند، ۱۳۸۳: ۹).

در این عبارات دو واقعیت وجود دارد. یکی که نادیده گرفته شده و دیگری به خوبی دیده شده است. واقعیت اول این است که پژمان در این سی سال اول زندگی‌اش یک واقع‌نگار بوده، هم شاهد بوده و هم مشهود که تمام ابعاد و اعماق جلوه کوچکی از واقعیت زندگی‌ها را کوتاه و گویا بیان کرده است. شاید اگر این گونه نبود بر او خرده گرفته می‌شد. آنچه پژمان در این مرحله انجام داده ادبیات واقعیت و واقعیت ادبیات است. کلمات او در زندگی نامه‌اش هنوز نفس می‌کشند. دیگر چه از ادبیات واقعیت و واقعیت ادبیات می‌توان انتظار داشت؟

واقعیت دوم آن است که رنج‌های پژمان، به ثمر نشست. او هنر آن را داشت که خود را از چنگ طوفان بی‌رحم و قوی پنجه حوادث روزگار بیرون بکشد تا اینک یکی از دُر دانگان و نامداران قد افراشته و سربلند ادبیات معاصر باشد. به قول فیض کاشانی:

قطره‌اشک مرا کردی روان قطره را دُر دانه کردی عاقبت

اگر پژمان در ناز و نعمت بود شاید نام و نشانی از پژمان نبود و پژمان این گونه تکثیر پیدا نمی‌کرد و راوی روایت‌های تاریخ و فرهنگ وطنش نمی‌شد. تاکنون کسی از بستر ناز و نعمت برنخاسته و کسی هم نازپروردگان را به تاریخ نستوده و نامی نبرده و جاهی نداده است. این خود یکی از درس‌های بلند پژمان و از رازهای جاودانگی او می‌تواند بود. شاید گرافه نباشد که زندگی و سرنوشت پژمان را شبیه به تاریخ ایران دانست. بعید نیست که از فرط محبت و عشق او به ایران پیوندی بین آن‌ها برقرار نبوده باشد.

۲- شمیم شرح شیدائی و پریشانی پژمان

عشق یکی از مضامین مهم شعری پژمان است. علاوه بر این او پیرامون عشق مقالاتی را نیز نگاشته است (۷). نگاهی به اشعار پژمان حاکی از آن است که مضمون و تعبیر تعداد قابل توجهی از آن‌ها عشق است. شاعر در برخی از این اشعار خطابش با معشوق است و در برخی دیگر از خود عشق سخن می‌گوید و به توصیف آن می‌پردازد. الف) اشعار عاشقانه خطاب به معشوق و معشوقه و زیبارو: پژمان در این قبیل از اشعار که تعداد قابل توجهی هستند به توصیف زیبایی‌های مخاطب خود می‌پردازد. اشعاری مانند چشم قهوه‌ای، کمند عشق، شیرین دهن و ... مثلاً در شعر چشم قهوه‌ای می‌گوید: افسانه‌ی نگاه تو بیخوابی آورد گیسوی تابدار تو بیتابی آورد خوابم ز دیده رفت که آن چشم قهوه‌ای رنگ داد آن پیام که لذت بیخوابی آورد

حال این سوال مطرح می‌شود که مخاطب این اشعار چه کسی یا چه چیزی بوده است؟ در ظاهر و بادی امر این گونه به ذهن خطور می‌کند که پژمان معشوقه‌ای داشته و این اشعار را در وصف او گفته است. که این ظاهر تا چه اندازه با واقعیت مطابقت دارد نیازمند بررسی در شرح احوال و زندگی پژمان دارد. پژمان در چند جا اشاره به علاقه خود به معشوقه‌ای می‌نماید. یکی در زندگی پژمان دارد. پژمان در چند جا اشاره به علاقه در پانزده سالگی «با دوشیزه مصری فرانسوی سر و سری یافته و عشق او خمیرمایه

شاعری‌اش گردید» (بهرامی‌دشتکی، ۱۳۹۴: ۸۳) و دیگری آنجا که شعر « شکسته خاطر» را در پاسخ دوستی نوگرفتار و تازه عاشق می‌سازد.

ما هم شکسته خاطر و دیوانه بوده‌ایم	ما هم اسیر طره‌ی جانانه بوده‌ایم
ما نیز چون نسیم سحر در حریم باغ	روزی ندیم بلبل و پروانه بوده‌ایم
ما هم به روزگار جوانی ز شور عشق	عبرت فزای مردم فرزانه بوده‌ایم
بر کام خشک ما به حقارت نظر مکن	ما هم رفیق ساغر و پیمانه بوده‌ایم
ای عاقلان به لذت دیوانگی قسم	ما نیز دلشکسته و دیوانه بوده‌ایم

پژمان در این باره چنین گفته است: «این غزل در پاسخ دوستی نوگرفتار و تازه عاشق ساخته شد که اشک‌ریزان از من پرسید آیا هرگز به دام عشق خو بروئی افتاده‌ای؟»

علاوه بر این نادر نادرپور هم در یادداشت خود به مناسبت فوت پژمان و به نقل از او به «نخستین عشق» (۸) پژمان و فرو ماندگی او در حجاب شرم و ره نبردگی‌اش به معشوق اشاره می‌کند (نادرپور، ۱۳۵۳: ۱۱۰). از سوی دیگر به نقل از منابع پژمان دیر هنگام ازدواج می‌کند و ازدواج اول او ناموفق است و ظاهراً ازدواج دومش در سال ۱۳۳۰ بوده یعنی حدوداً ۵۱ سالگی (بهرامی، ۱۳۹۴: ۳۸). حال آیا مخاطب این همه اشعار عاشقانه همان دختر مصری فرانسوی بوده و یا همسر اول یا دوم او؟ و یا هیچکدام از این‌ها؟ آیا فرد دیگری معشوقه پژمان بوده و دل در گرو خاطر او داشته است؟

با توجه به روحیات پژمان و این که قلم ایشان صریح و بی پرده بوده بعید است که معشوقه آنچنانی داشته و بعید است که این همه اشعار عاشقانه را برای همان دختر مصری فرانسوی سروده باشد چه اگر این گونه بود در زندگینامه‌اش به آن اشاره می‌کرد. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد عشق به دختر مصری فرانسوی برای پژمان یک عشق مقطعی بوده و بعدها به فراموشی رفته و شاید گاهی برای او تجدید خاطره می‌شده است. این امکان هم هست که پژمان با تجربه عاشقانه‌اش نسبت به همان دختر

مصری فرانسوی همچنان از این عشق دستمایه‌ای برای سرودن اشعار عاشقانه ساخته است و غرض او این بوده که زبان حال عشاق شده و با تاثیر پذیری از اشعار عاشقانه موجود در ادبیات کلاسیک و شرایط سنی خودش و اقتضائات فرهنگی زمانه‌ای که در آن می‌زیسته، به تداوم و توسعه نوپردازانه در شعر روی آورده تا رسالت شعری‌اش را نیز در صیانت از سنت ادبی ایران انجام داده باشد.

به هر حال عشق انسانی و زمینی که از آن سخن رفت هر چه بوده اما نمی‌توانسته «محرک اصلی طبع شعری» پژمان باشد زیرا او در زندگی نامه‌اش، الهامات زیبای طبیعت را محرک اصلی طبع شعر و شاعری خود می‌داند (بهرامی‌دشتکی، ۱۳۹۵: ۶۸)

تحلیل دیگر این که ممکن است پژمان فقط برخی از این اشعار را برای معشوقه خود سروده و موارد دیگر صرفاً از باب تحسین و توصیف زیبایی‌های ظاهری بوده است بدون آنکه آن شخص زیبارو معشوقه او باشد. ادیب برومند معتقد است که پژمان «بی‌اندازه علاقه‌مند به صورت زیبا و گیسوی مشک فام و اندام جاذبه‌خیز است و چشمان جستجو‌گرش از دور و نزدیک در پی آن است که زیبا چهره‌ای را ورنه انداز کند و عظمت آفرینش را در صورت آن آفریده نگار آفرین ازلی تماشا کند» (ادیب برومند، ۱۳۸۳: ۷).

پژمان در زندگی نامه‌اش در ذیل قسمت عیب‌جوئی در پاسخ خرده‌گیران مذهب نسبت به این قبیل اشعار چنین می‌نویسد که ما نیز روزی جوان بوده‌ایم. و این آثار مخصوص روزگار جوانی بوده است (بهرامی‌دشتکی، ۱۳۹۵: ۹۴).

جدای از این تحلیل یک احتمال دیگر هم قابل بررسی است به این نحو که اشعار مورد بحث را ناظر بر عشق آسمانی دانست و آن را از باب «صورت‌های تمثلی» و قیاس حلاوت عشق آسمانی و الهی با عشق انسانی توجیه نمود (ستاری، ۱۳۷۴: ۸). این امر در ادبیات عرفانی سابقه دارد. این که اشعار عاشقانه پژمان تا چه اندازه تاب تفسیر و تحلیل عرفانی داشته باشند نیازمند تحقیق بیشتر است.

دسته دیگر از اشعار عاشقانه پژمان فارغ از اوصاف جسمانی معشوق هستند این گونه از اشعار با آنکه صراحت در عشق به معبود را ندارند لیکن تا اندازه‌ای با این مقوله قابل توجه می‌باشند. شعر «عشق آتشین» می‌تواند مثالی برای این دسته از اشعار پژمان باشد. دسته سوم اشعار عاشقانه پژمان با وضوح بیشتر معطوف به خداوند است. مانند شعر «عشق راهنما»:

عشقی خواهم که رهنمایم باشد در بند بلا گره گشایم باشد
برتر ز خدا نمی‌شناسم چیزی من بنده‌ی عشقی که خدایم باشد

ب) اشعار عاشقانه خطاب به خود عشق یا عشق به عشق: اشعار عاشقانه پژمان گاه ناظر بر عشق‌ورزی به خود عشق است. پژمان از این عشق با عنوان «عشق موهوم» یاد می‌کند و در تکمیل این که معشوقه‌ای ندارد شعر «حسرت عشق» را می‌سراید. به نظر می‌رسد این نکته اگرچه در مورد پژمان ثابت نشده لیکن انگاره قابل تأمل و بررسی است. به ویژه این که او در زندگی نامه‌اش وجود چنین عشقی را در مادر خود یادآور شده و این شعر مادر (ژاله) را شاهی برای مدعای خود آورده است:

من عاشق عشق بودم افسوس بی‌عشق حیات من تبه شد

از نظر پژمان ذات عشق برای ژاله صورت معشوق پیدا کرده و او عاشق عشق بوده است (بهرامی، ۱۳۹۴: ۵۶). پژمان عشق مادرش را این گونه توصیف می‌کند: «عشق برای او شبیحی خالی از جذبه و عاری از شکل و تناسب بوده که گاه در عالم اندیشه مانند حال در نزد عرفا می‌درخشید و نابود می‌شد» (بهرامی، ۱۳۹۵: ۸۷).

نتیجه این که پژمان ذات عشق و مراتبی از عشق زمینی و آسمانی را تجربه کرده است. گاه به زیبایی‌ها ظاهری خلقت اعم از انسان و طبیعت عشق می‌ورزیده و گاه به پدیده‌های معنوی و فضایل انسانی و مظاهر این فضایل و در نهایت گاه در نتیجه تجلیات و مکاشفات که به او دست می‌داده سرمست هیجان و لذت این قبیل تجارب

می‌شده و ناگزیر از توصیف آن در قالب شعر می‌شده است. پژمان در چند جا به الهامات و تجلیاتی که بر او وارد می‌شده اشاره داشته است. او در این باره در زندگی نامه‌اش می‌گوید: «ساحت جبروت الهی مرا فراگرفته و بر سراسر وجودم استیلاء یافته بود» و «نوری در قلب من دمید و آتشی در روحم افروخت که هنوز با حرارت آن زنده‌ام» (بهرامی، ۱۳۹۵: ۶۹-۷۰).

شرح شیدایی و پریشانی پژمان - آنچنان که باید و بوده - حق اوست. اما آیا چنین شرحی مجال تشریح یافته است؟ آیا عمق عشق پژمان بر ملا شده است؟ آیا پژمان در تجربه عشق مجازی درجا زده است؟ آیا حضرت حق در برابر سختی‌هایی که بر پژمان رفته او را در خور تجلیات بیشتری از خود دانسته است؟ آیا روح پژمان در فرار از فشار تجارب عرفانی زبان به موسیقی کلمات گشاده است؟ این تجارب عرفانی حاوی کدامین ارزش‌ها و آثار می‌توانند باشند؟

خداوند زندگی معمولی را از پژمان گرفت؛ او نه حلاوت آغوش و بوسه مادر را چشید نه طراوت سایه پدر. او به کسوت شغلی که با بلندی طبعش میانه‌ای نداشت، تن داد اما جانش جای دیگر بود. طوفان آوارگی و دربه دری با تمام بی‌رحمی ذاتی‌اش بر گرده جوانه نارس وجود مستعدش تازیدن گرفت. او اما با الهام از قرائت معصومانه‌اش در مکتب قران و عترت و نهیب نجابت ایللیاتی‌اش و الهام از طبیعت و معانی و مهم‌تر از همه هدایت الهی که چون نوری به قلب او پرتو می‌فشاند، سر از زیر خروار خشونت روزگار نامراد خویش برآورد. او از زمهریر زخم‌های آشکار و پنهان برای عرفان لایه‌های عمیق‌تر هستی و رهیافت به کانون آن یعنی خدا مایه‌ای در سیر و سلوک فراهم کرد و گام در آن نهاد و به همگان آموخت که جز هم نوائی با نیروی پیوند دهنده ذرات هستی یعنی عشق، هیچ امری سر و سامان نمی‌یابد و همین عشق به تجلیات حضرت حق هم راه است و هم مقصد و خود همین عشق، برای او مقدمه عرفان و سیر و سلوک عرفانی می‌شود تا بشریت غرق در بحران هویت را هم چون اسلاف خویش چون چراغ افروخته عشق، به سفینه هدایتی بایسته رهنمون شده باشد.

از نظر پژمان عشق جدای از موضوع و متعلق آن، حس عجیب و نیروی پایان‌ناپذیر و غالب بر هر نیروئی است. از این رو عشق به ماهو عشق در خور ستایش است و تجربه آن بسیار جذاب و دلنشین است. عشق تعبیر پیوند ذرات هستی است. در لایه‌های بعدی بین عاشق و معشوق و عشق، اتحاد برقرار است. شیرینی شور عشق از شهد گل وصل و وصال است. از این رو عشق سلسله جنبان هستی هست‌هاست و عاشق این عشق، چون گنگ خواب دیده‌ای بی‌تاب از توصیف خواب خود است. حال کدامین واژه‌ها می‌توانند ترجمان هیجان تجربه این عشق باشند؟ موسیقای هندسه ترکیب کدام کلمات می‌تواند ظرائف معنای ترنم ترد عشق را در جان‌های مشتاق بشکفد؟

گوهری بودم و خرمهره شدم تا که برگردن مرگ آویزم
لیک، تا کور شود چشم فلک تالب گور به عشق آویزم

پژمان عشق را تنها راه حل برای درک و تحمل مساله و معمای معنای زندگی می‌داند. از نظر او عشق، امیدساز، زندگی آفرین و پاسخی به اصیل‌ترین خواسته آدمی یعنی میل به جاودانگی و بقا است (ادیب برومند، ۱۳۸۳: ۷) و این میسر نمی‌شود مگر با صبر و شکر و قناعت و فنا. او در زندگی نامه‌اش می‌نویسد: «نه دانشی آموختم که گفتن را شاید و نه جیفه‌ای اندوختم ... اکنون آخرین روزهای زندگی را می‌گذرانم و در هر حال صابرم و شاکر» (بهرامی‌دشتکی، ۱۳۹۴: ۹۷)

از نظر او تنها در این مسیر قرار گرفتن موجب تحمل هموم و غموم است. این دیدگاه پژمان متأثر عرفا و شعرای متقدم ایران اسلامی است. شاید سختی‌های زندگی پژمان اگر بر فرد دیگری تحمیل می‌شد کمر راست نمی‌توانست کرد اما پژمان آنچنان که در شعر «عشق رهنما» گفته با نیروی جادوئی و کمند دلکش عشق قامت راست نمود. راست قامتی به‌این معناست که بتوان در درون انسان‌ها راه یافت و خانه کرد.

پژمان زبان حال شد. این قدرت جز از عشق بر نمی آید. از پژمان باید این درس را نیز آموخت.

۳- قضاوت‌های شتابزده

در برخی از نوشته‌ها و محافل دیده و شنیده می‌شود که به پاره‌ای از اشعار پژمان خرده گرفته و او را به آنچه که از ظاهراشعار بر می آمده است وصف نموده‌اند (۹). هر چند که این قبیل اشعار برای یک محقق محل سوال بوده و هست؟

در این مورد ابتدا باید از هر گونه قضاوت شتابزده و مبتنی بر حدس و گمان پرهیز نمود. نکته دیگر این که اساساً باید دید که ورود به این مقوله چه ضرورتی دارد و چه مشکل و مسأله‌ای را حل می‌کند؟ از سوی دیگر قاطبه اشعار پژمان معرف شخصیت و اندیشه اوست. از این رو پژمان را باید در آینه قاطبه اشعار او مشاهده کرد. یکی از روش‌های تفسیری، تفسیر بعض (متشابهات) به بعض (محکمت) است. بر این پایه باید موارد تردید یا متشابهات اشعار پژمان را با محکمت آن‌ها اعم از اشعار و یا سایر نوشته‌های پژمان به ویژه زندگی‌نامه او که در مقدمه خاشاک و کویر اندیشه آمده تفسیر، تشریح و تحلیل نمود.

نکته دیگر این که باید به یاد داشت که «زبان حال» یک تکنیک شاعرانه است که معمولاً شعرا از آن بهره می‌برده‌اند. به این معنا که شاعر و به طور کلی هنرمند از زبان کسانی سخن می‌گوید که خود قادر به سخن گفتن نیستند. در میان کسانی که هنرمند یا شاعر از زبان آن‌ها سخن می‌گوید همه طیف آدم وجود دارد. شاعر می‌خواهد زبان حال و احساس واقعیت موجود در جامعه باشد. او از این طریق می‌خواهد به جامعه‌اش خدمت کرده باشد و مسیر تنفس را بر مردمانش هموار نموده باشد. البته شاعر این گونه به جلب اعتماد پرداخته لیکن در جای مناسب راه را از بی‌راه نشان می‌دهد.

این نکته را هم نباید از یاد برد که زبان شعر زبان کنایه و استعاره و تشبیه و به طور کلی صنایع لفظی و معنوی است. از سوی دیگر ذهن و زبان شاعر متأثر از ذهن و زبان

زمانه اوست. به بیان دیگر شعر شاعر ترجمان ذهن و زبان زمانه اوست از این رو شاعر با زیرکی تمام وضع زمانه خود را برای آیندگان ترسیم می‌نماید. با همه این‌ها پژمان را باید آن گونه که بوده، شناخت و شناساند. کم‌گویی و زیاده‌گویی در مورد پژمان نه تنها خطا بلکه جفا به اوست زیرا این هر دو از حقیقت بدور هستند و آنچه که حقیقت نباشد دیری نمی‌پاید و اثری نخواهد داشت و این خود با اندیشه و شخصیت پژمان نیز ناسازگار است. در مورد پژمان این حقیقت را هم باید در نظر داشت که او با توجه به شرایط و اقتضائات سن متفاوت فکر و یا عمل می‌کرده است. در برخی دیگر از اظهار نظرها گفته شده که پژمان باورهای مذهبی عمیقی نداشته است (جلیل پیران و صفری، ۱۴۰۱: ۳۷) جالب این‌که ادله‌ای که در اثبات این ادعا آورده شده حاصل یک نگاه سطحی به برخی از اشعار پژمان بوده است. ورود به مطلب، مجال دیگری می‌طلبد. این که «پژمان عمیقاً به خدا و معصومین اعتقادی کامل عیار داشته» مورد تایید نویسندگان قرار گرفته است (ادیب برومند، ۱۳۸۳: ۹). نگاهی به اشعار پژمان از جمله «مکتب شاه مردان» و «مکتب حسین» موید عمق عشق او به مذهب است.

به صدق ار شوی بنده شاه مردان در آن بندگی شاه عالم توان شد

۴- شخصیت‌های داستان زندگی پژمان

از علیمراد خان، شکایت چندانی نیست زیرا قلب این مرد مشروطه خواه و جنگی اما نماز خوان و دانش دوست شفاف است اما از عالم تاج آری. چه او هم زن بود و مادر و هم شاعر آنهم نه شاعری معمولی بلکه سرآمد. از این رو می‌توان از خود پرسید که چگونه دلش آمد پژمان را از آغوش خود محروم سازد و طفولیت او را به باد و بوران روزگار نامروت بسپرد و بذر زخمی را در دشت وجودش بفشاند که هنوز هم از دل نوشته‌هایش زبانه بکشد و هر احساس و عاطفه‌ای را مغموم و مهموم سازد.

از علیقلی خان اسعد هم همینطور، که چرا به وصیت علیمراد خان عمل ننمود و او را برای ادامه تحصیل روانه غرب نکرد؟ همچنین چرا پژمان را با نامادری‌اش از تهران روانه ولایت پدری ساخت تا او از کانون سیاست، علم و هنر به دور بماند. از جعفر قلی خان اسعد هم به همین منوال که چرا شهریه مدرسه سن لویی را نداد تا پژمان درس بیشتری بخواند و کام تشنه‌اش را از این آب‌شخور سیراب بگرداند.

کاکا اواسعلی اما بستوده‌ترین شخصیت و نیز قهرمان قصه پژمان است؛ فرشته نجاتی که نمونه وفاداری، انسانیت و نجابت ایلپاتی است. مردی که پژمان از او به نیکی تمام یاد می‌کند. او که نماز و نیاز با صفایش الهام بخش کانون وجود پژمان می‌گردد. از همین روست که کاکا اواسعلی هم در ادبیات معاصر ایران و تطور آن و استواری ستون سنت‌های ادبی ایران و نواندیشی و نوپردازی‌های آن سهم می‌یابد. این سهام بی‌نام در دفتر خاطرها و بر پیشانی صفحه مشارکت‌های بی‌ادعای روزگار ثبت است.

اما شاید این شکایت‌ها و گلایه‌ها، بی‌جا باشند زیرا برای هر مورد، ممکن است عذری وجود داشته باشد. اگر هم عذری نبوده این را باید به حساب مقدمات ساخته شدن پژمان گذاشت چه اگر کوره این نامالیمات نبود جان پژمان به این پختگی نمی‌رسید و قند شعر پژمان این اندازه گوارا و حلوا نبود.

جدای از این، چنین مواردی شاید در مقوله حریم خصوصی واقع شوند از این رو ورود به آن‌ها اجازه و مجوز می‌خواهد. در همین مورد نظر دیگر این است که پژمان خواه و یا ناخواه بخشی از وجود جامعه شده و در تداوم جامعه، جاری است از این رو پرسش از واقعیت آنچه که بر او رفته، خوب یا بد، حق جامعه او و حتی بشر و بشریت است.

۵- سنجه اندیشه و هنر پژمان

قدرت و میزان تاثیرگذاری و تاثیرات پژمان مهم‌ترین سنجه اندیشه و هنر او می‌باشد. این معنا در ادبیات پژمان پژوهی امر مغفول و معطلی است. مهم‌ترین اثری که پژمان می‌توانسته داشته باشد خلق ظرفیت هم ذات‌پنداری با اشعار اوست. باید دید مردمان

زمانه پژمان تا چه اندازه خود را در اشعار پژمان می‌یافته‌اند و نیز تا چه اندازه این اشعار زبان احساس و اندیشه آن‌ها بوده است؟ این هم ذات‌پنداری اگر تا زمانه ما و بعد از ما تداوم یابد نشان دیگری از جریان و جریان تاثیرات پژمان خواهد بود.

نوشته‌های پژمان به مانند آنچه که حقا از ادبیات انتظار می‌رود توان و امکان زیست دوباره‌ای را در دل تاریخ فراهم می‌سازد و اکنون زندگی امروز را به متن زندگی دیروز گره می‌زند. محصول این سیر روحی در دالان فراز و فرودهای زندگی، تاریخی شدن وجود آدمی و زایش مراتبی از فرهیختگی و پختگی در نگاه و بیان اوست و این خود اعجاز ادبیات و از اسرار زندگی است که بر عهده انسان‌هایی گذاشته شده که چون شمع نصیب شعله می‌شده‌اند تا مگر به فروغ و گرمای کوره وجودشان بر جمود پیکرهای فسرده نوید نور و نما بنوازند.

پژمان اگر آینه باشد و بتواند آدمی را در خود تکرار و مرور کند به شخصیت ادبی رسیده و بالغ شده چرا که آثار ادبی چون آینه هستند و فرصت بازبینی خود را برای دیگران فراهم می‌کنند به طوری که دیگران سرنوشت خود را اعم از آن که به آن آگاه باشند یا نباشند با زبان دیگری بازخوانی می‌کنند. نظم و نثر پژمان این گونه است از این رو به معجزه و واقعیت ادبیات اثرگذار نزدیک است.

معجزه‌ای که در هم ذات‌پنداری مرد و زن، فقیر و غنی، با سواد و بی‌سواد تجلی پیدا می‌کند. همین معجزه ادبیات است که ادیبان را نیز در چشم و دل مردمان، جایگاه خاص می‌بخشد.

پژمان در زمانه خود توانست با مردم ارتباط بگیرد. این ارتباط از باب آن بود که پژمان حرف دل مردم زمانه‌اش را می‌فهمید و می‌زد. آثار پژمان انعکاس احساسات مردم بود. مردمی که مقهور تنوع و تلون رسانه‌های گوناگون نبود و هنوز خیلی از فرصت‌ها بود که پر نمی‌شد. در این شرایط معلوم است که پژمان می‌توانست روبروی مردمش بنشیند و در چشمان کنجکاوشان زل بزند و با تشبیهات، استعارات، کنایات برایشان با کلماتی زلال ترانه بسراید و طبع شان را چون باران بر گرده طبیعت مترنم

سازد. اما امروزه ایا نیز آنچنان است که بود؟ پاسخ مثبت است. برخی از اشعار پژمان ضرب‌المثل شده و در قلب ادبیات شفاهی ایران جای گرفته است. از جمله:

گر نشان زندگی جنبندگی است خار در صحرا سراسر زندگی است
هم جعل زنده است و هم پروانه لیک فرق‌ها از زندگی تا زندگی است

۶- استدلال در شعر و برای شعر

جالب است که دانسته شود آیا پژمان در اشعارش ادعاهایی هم مطرح می‌کند یا نه؟ و آیا برای ادعایش استدلال هم دارد یا نه؟ همچنین آیا پژمان برای نوشته‌ها از جمله اشعارش استدلال داشته یا نه؟ در ابتدا پاسخ این سوالات ممکن است منفی و یا متنفی باشد. اما بعداً و با تأملات بیشتر می‌توان رد پای استدلال را «در» نوشته‌های پژمان و بالاتر از این «برای» نوشته‌های او پیدا کرد. اشعار پژمان جدای از این‌که سرشار از استدلال تمثیلی هستند نمونه‌های استدلال قیاسی هم به وفور وجود دارد (۱۰). شاگردی او نزد ادیب نیشابوری و بدیع الزمان فروزانفر تا اندازه‌ای آشنایی پژمان با منطق و استدلال و ملکه شدن این دو در ذهن و آثار او را تقویت و تایید می‌کند. گرچه این سوال هست که او کدام مواد درسی را نزد اساتید خود آموخته است؟ هر چند که فطری بودن منطق ارسطویی، جای الزامی به آموختن آن به ویژه برای آنان که فطرت وزرایی دارند باقی نمی‌گذارد.

علاوه بر این پژمان نه تنها در آثار خود استدلال نموده بلکه برای آثار خود نیز استدلال دارد. بی‌هیچ گمان می‌توان با استواری تمام بر آن بود که آثار پژمان اثر نتیجه استدلال‌های پژمان بوده‌اند. به عبارت دیگر آنچه پژمان را به خلق معانی و مضامین و مهندسی واژگان و می‌داشته چیزی جز نیروی نافذ نتایج استدلال‌های او نبوده است. بی‌شک این استدلال‌ها آن گونه بوده‌اند که دامنه نفوذ خود را تا عمق آفرینش‌های ادبی پژمان بگسترانند. به این ترتیب استدلال در لایه‌های زیرین و در بن آثار پژمان ریشه دوانده است و همین است که آثار پژمان نه در زمانه معاصرش و اکنون بلکه در آینده

نیز مخاطب خود را خواهد یافت. علت این امر نیز به تار و پود فطرت آدمی بر می‌گردد که اندیشه است و ساختار اندیشه نیز عقل است و عقل هم چیزی جز قدرت برای تصور و تصدیق نیست و تصدیق نیز جز در سازه استدلال نمود پیدا نمی‌کند. از سوی دیگر چون سرشت انسان با تار و پود استدلال بنیان نهاده شده بقا خود را در سیراب ساختن خود از این آبشخور می‌داند.

به نظر می‌رسد پژمان در آغاز از روی ذوق و کشش درونی رو به شعر آورد لیکن در ادامه راه آنچه که پژمان را مصمم به نوشتن و خاصه، سرودن می‌نمود نه تنها ذوقی بود که ناگزیر می‌بایست آن را به بیرون تراوش دهد بلکه عشق به سنت ادبی ایران و تا اندازه‌ای هم مقابله با نوپردازی در ساختار شعر بود. این نکته از قسمت «آخرین گفتار» زندگی نامه خودنوشت پژمان قابل دریافت است.

۷- نقش پژمان در تحول و تطور ادبیات معاصر

پژمان بر عهده تطور شعر این دیار حق بزرگی دارد اما این حق آنچنان که باید ادا نشد و مظلوم ماند. اگر این گونه است چرا به این نقش پرداخته نشده است؟ انتظار بود شفיעی کدکنی به هنگام بررسی ریشه‌های تحول و تطور ادبیات معاصر به چرائی و چگونگی نقش پژمان در این زمینه می‌پرداخت لیکن فقط به برخی از اشعار پژمان که متأثر از ادبیات غرب بوده اشاره نموده است (شفיעی کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۰۲). به نظر می‌رسد در این مورد هنوز حق مطلب ادا نشده باشد. در تحقیقات دیگر راجع به پژمان گاه به طور اقتضائی و به مناسبت کلام به نقش پژمان در تحول و تطور ادبیات معاصر در قالب مطالب کلی اذعان شده لیکن کیفیت و کمیت و نیز چرائی و چگونگی آن با جزئیات لازم و کافی بحث و اثبات نگردیده است (داودی، نسرین و نوروزی، محمد، ۱۳۹۵).

۸- رسالت شعری پژمان

پژمان در قسمتی از زندگی نامه‌اش متعرض و معترض به رسالت شعری می‌شود. او خود را فاقد رسالت می‌داند و تاکید می‌کند که برای دل خود نگاشته است و ظاهراً

هدف دیگری غیر از این نداشته است. ادیب برومند نیز با استناد به ظاهر همین سخن پژمان، او را از دستیابی به موقعیت نمایان‌تر محروم تلقی می‌کند (ادیب برومند، ۱۳۸۳: ۸). به نظر می‌رسد تعرض پژمان به این نکته که رسالتی نداشته حاکی از دلخوری و عصبانیت او نسبت به تعارفات روشنفکری زمانه‌اش باشد که بین بعضی از شعرا باب شده بود. پژمان در واقع می‌خواسته با طرد این مباحث از خود در دایره آنچه که به شدت از آن بیزار بود داخل نشود. زیرا که آثار پژمان سراسر مبین رسالت اوست اما نه از نوع رسالت شعری که ظاهراً شاعر بودند. محور و خط اصلی اشعار پژمان سراسر دعوت و معرفی است. او دغدغه شناخت و شناساندن حقیقت را داشته است.

۹- اندیشمندی و اندیشه پژمان

به کسی که به مسائل عمومی و اساسی می‌اندیشد و تولیدات اندیشه‌ای او بر اندیشه‌ها، باورها و رفتارها و سرنوشت دیگران تاثیر مفید می‌گذارد اندیشمند می‌گویند. بر اساس این تعریف باید دید که پژمان فردی اندیشمند بوده است؟ اگر پاسخ مثبت است اندیشه یا اندیشه‌های او کدامند؟

در اوصافی که برای پژمان نقل می‌شده بیشتر وصف شاعر، مترجم، مصحح و در مراتب بعدی محقق نویسنده به چشم می‌خورد. اما این که از او به طور متواتر به عنوان اندیشمند نام برده شده باشد، چنین نبوده است. این نکته دو حالت دارد یکی این که اساساً لقب اندیشمند معمول نبوده و دیگر این که عناوینی چون شاعر، مترجم، محقق و از این قبیل، نشانگر سطحی از اندیشمندی است.

مستقل از بحثی که شد آیا می‌توان پژمان را اندیشمند هم نامید یا این که او فقط اندیشه‌پرداز بوده است به این نحو که اندیشه‌های موجود را در آثار خود بازگو می‌کرده است؟ برخی از اندیشه‌هایی که پژمان به آن‌ها پرداخته بن و مایه آن‌ها وجود داشته و او آن‌ها را به ویژه در اشعارش از نو پرداخته است بنابراین اندیشمندی پژمان در نوپردازی و بعضاً استخدام واژگان نو با تصاویر و ترکیب‌بندی‌های بدیع است. خداجویی، خدا پرستی، نوع دوستی، امامت، میهن دوستی و ... اندیشه‌های جدیدی در

عصر پژمان به حساب نمی‌آیند. گرایش به سنت ادبی و اندیشناک بودن نسبت به سرنوشت این میراث با ارزش هم نمی‌تواند در حد یک اندیشه تازه باشد حتی اگر استدلال‌های جدیدی برای آن مطرح شده باشد. البته همه این موارد که گفته شد پشتوانه‌ای از اندیشه دارند لیکن مصداق آن تعریفی که در صدر این قسمت آمد نیستند.

با همه این‌ها مقاله حاضر در مقام رد و یا تایید اندیشمندی پژمان نیست زیرا هر دو محتاج تحقیق عمیق، گسترده و مستقل می‌باشد. یکی از حق‌های پژمان همین نکته می‌باشد که تاکنون ایفا نشده است. این‌که پژمان علاوه بر نوآوری در نورپردازی‌ها که خود گویای سطحی از اندیشمندی است، در زیر نوشته‌های خود نیز گنجی از نظریه یا نظریه‌ها و نیز منظومه فکری منسجمی داشته باشد احتمال و انگاره مردودی نیست هر چند که ظاهر آثار پژمان موید این معنا نباشد. شاید یکی از نمونه‌های اندیشمندی پژمان نظریه ناتمام او راجع به عدول از خط فارسی برای همگانی شدن زبان فارسی باشد (پژمان بختیاری، ۱۳۵۳، ۸۴۲).

۱۰- نتایج

واقعیت شخصیت و آثار پژمان بختیاری در پارادایم حقوق طبیعی و فطری ناشی از یک انسان با شور و شعور و متأثر از حوادث روزگار و موثر بر آن، چندان که باید بررسی نشده و به تعبیر عامیانه حق او ادا نگشته است.

در این مقاله چندان که آمد برش‌هایی از شخصیت و آثار پژمان از منظری که شرح آن رفت واکاوی شد. برش‌هایی نظیر مدح و نقد پژمان، عشق‌ورزی و عاشقانه‌ها، قضاوت‌ها، شخصیت‌های داستان زنگی پژمان، استدلال در شعر و برای شعر، نقش پژمان در تحول و تطور ادبیات معاصر، رسالت و اندیشمندی پژمان و ...

در هر یک از این برش‌ها نکات تازه‌ای مطرح شد به گونه‌ای که خود می‌تواند مبنا و مبدائی برای کاوش‌های نوین آنهم به منظور تدوین و تالیف ادبیات نظری و کاربردی با تاکید بر زندگی و آثار پژمان باشد.

پژمان درس‌های بزرگی چون عشق، صبر و شکر را خوب آموخته و خوب هم آموزش می‌دهد. او به حضرت حق و تجلیات حق عشق می‌ورزد. از ذات مقدس اولیا الله تا وطن و تبار و طبیعت و در این میان اسیر اکسیر و کیمیای عشق شده و نقد زندگی‌اش را بدان می‌بازد. رسالت او می‌شود صیانت عاشقانه از واقعیت هویت و سنت ادبی ایران که آنک می‌بایست به درک واقعیت‌های نورس نائل آمده و خود را در بازار هم‌آورد طلبی‌ها از خوی و خاصیت نیندازد. پژمان بختیاری بی‌پرده و پروا و پستو، راوی واقعیت‌های زندگی شده و آینه‌ای را در برابر دیدگان احوال خسته آدمی می‌گسترد تا بلکه راه تنفس واژگان به بن بست رسیده را باز کرده باشد. کاری که از همه کس بر نمی‌آید ولی بر همه کس می‌نماید.

منابع

- ادیب برومند، عبدالعلی. (۱۳۸۳). «گفتاری پیرامون شعر پژمان»، فصلنامه فرهنگ بام / ایران، شماره ۱۸.
- امیری فیروزکوهی، سیدکریم. (۱۳۲۴). «نقد و بررسی کویر اندیشه». مجله یغما، شماره ۲.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۶۷). / از سیر تا پیاز، انتشارات علم.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۶۸). مقدمه دیوان/شعار پژمان بختیاری، انتشارات پارسا، چاپ اول.
- بهرامی دشتکی، رضا. (۱۳۹۴). پژمان بختیاری. انتشارات سامان دانش.
- پژمان بختیاری، حسین. (۱۳۵۳). «زبان شعر». مجله وحید، شماره ۱۳۳.
- پژمان بختیاری، حسین. (۱۳۳۵). «حسرت عشق»، مجله سخن، دوره هفتم.
- پژمان بختیاری، حسین. (۱۳۴۳). «پاسخ بر پاسخ». مجله یغما، شماره ۲۰۰.
- پژمان بختیاری، حسین. (۱۳۴۳). «شبه انتقاد». مجله یغما، شماره ۱۹۶.
- پژمان بختیاری، حسین. (۱۳۴۶). «کوه عشق». مجله وحید، شماره ۴۴.

- پژمان بختیاری، حسین. (۱۳۵۲). *عشق در اشعار خواجه حافظ - مجموعه مقالاتی درباره زندگی و شعر حافظ*
- جلیل پیران، اسماعیل و صفری، جهانگیر. (۱۴۰۱). «باورهای مذهبی در شعر پژمان بختیاری»، *پژوهشنامه بختیارشناسی و اقوام ایرانی*، شماره ۲، پائیز و زمستان. (۱۸۶۴۹ https://bsriit.sku.ac.ir/?_action=article&au=&au)
- داودی، نسرین و نوروزی، محمد. (۱۳۹۵). «نگاهی به زندگی و سبک شعر حسین پژمان بختیاری». *کنگره بین المللی زبان و ادبیات فارسی*. <https://civilica.com/doc/581754/>
- ستاری، جلال. (۱۳۷۴). *عشق صوفیانه، نشر مرکز، چاپ اول*
- سید میرزائی، زهره سادات. (۱۴۰۳). «نقش ادبیات در شکل گیری هویت ملی». *اولین همایش علوم انسانی با رویکرد نوین*. <https://civilica.com/doc/2058316>
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). *با چراغ و آئینه-در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران، انتشارات سخن*.
- صاحب اختیاری، بهروز. (۱۳۶۹). «عقل و عشق در ادب و عرفان فارسی». *کیهان اندیشه*، شماره ۲۹.
- قربانی نیا، ناصر. (۱۳۸۳) «قرائت‌های گوناگون از حقوق طبیعی». *مجله فقه و حقوق*، شماره ۱. (<https://elmnet.ir/doc/14521-1325007>)
- محمدی، ابوالحسن. (۱۳۷۳). *مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه*، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هشتم.
- معتمدی آذری، پرویز. (۱۳۸۳). «مفاهیم ادبیات واقع گرایی». *مجله پژوهش‌های زبان خارجی*، شماره ۲۲، زمستان. (۱۲۲۰۲ <https://jor.ut.ac.ir/article.html> _)
- نادریپور، نادر. (۱۳۵۳) «به یاد پژمان». *مجله سخن*، شماره ۲۷۴.
- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۵۳) «وظیفه ادبیات: نقش یک واقعیت». *مجله فرهنگ و زندگی*، شماره ۱۷.

یادداشت‌ها

- (۱) منظور از حق در این مقاله حق طبیعی یا فطری است که در مقابل حقوق موضوعه یا قوانین مصوب مراجع ذی صلاح قرار دارد. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: قربانی‌نیا، ناصر، قرائت‌های گوناگون از حقوق طبیعی، مجله فقه و حقوق، شماره ۱، سال ۱۳۸۳.
- (۲) اساتید پژمان مانند ادیب نیشابوری، بدیع‌الزمان فروزان‌فر، وحید دستگردی، و دوستان ادیب او مانند حبیب یغمائی، امیری فیروزکوهی، نادر نادرپور، شهریار، اخوان ثالث، ایرج میرزا، ملک الشعرا بهار، سیف‌الله وحیدنیا، نیما یوشیج و ...
- (۳) مانند شفیع کدکنی، باستانی‌پاریزی و ایرج افشار که البته این نوشته‌ها مناسبتی و گذرا بوده و شرح کامل و مستقلى بر اشعار پژمان نیستند.
- (۴) در این مورد یکی از معدود نقدها نقد امیری فیروزکوهی است. رجوع کنید به: امیری فیروزکوهی، سیدکریم، نقد و بررسی کویر اندیشه، مجله یغما، شماره ۲، سال ۱۳۲۴، ص ۱۸۸.
- (۵) پژمان بختیاری، حسین، شبه انتقاد، مجله یغما، شماره ۱۹۶، آبان ۱۳۴۳.
- پژمان بختیاری، حسین، پاسخ بر پاسخ، مجله یغما، شماره ۲۰۰، اسفند ۱۳۴۳.
- (۶) شفیع کدکنی در مورد اخوان ثالث کتابی با عنوان «حالات و مقامات م. امید» نگاشته است. جای چنین پرداختی به پژمان بختیاری خالی است.
- (۷) پژمان بختیاری، حسین، حسرت عشق، مجله سخن، دوره هفتم، سال ۱۳۳۵.
- پژمان بختیاری، حسین، کوه عشق، مجله وحیدف شماره ۴۴، سال ۱۳۴۶.
- پژمان بختیاری، حسین، عشق در اشعار خواجه حافظ، مجموعه مقالاتی درباره زندگی و شعر حافظ، ۱۳۵۲ (به نقل از: بهرامی‌دشتکی، ۱۳۹۴، صص ۴۳ و ۴۵).
- (۸) مفهوم مخالف نخستین عشق پژمان این است که لابد او عشق‌های دیگری از همین قبیل را تجربه کرده است. مستندی این ادعا را تایید نمی‌کند. از سوی دیگر عدد در اصول استنباط مفهوم مخالف ندارد مگر این‌که قرینه‌ای وجود داشته باشد. (محمدی، ۱۳۷۳، ۸۰).

۹) یک نمونه اظهار نظر باستانی پاریزی است در کتاب از سیر تا پیاز پیرامون یک بیت از قصیده‌ای که پژمان در استقبال از قصیده لامیه وثوق الدوله سروده است. باستانی پاریزی ابتدا زبان در مدح قصیده پژمان گشوده و سپس این بیت را از قصیده پژمان می‌آورد:

در نشأت تریاک و می، عمر گرامی‌گشت طی ره کرده گم، گم کرده پی، در عقل و استدلال‌ها

ایشان ادامه می‌دهند که «همه می‌دانند که این بیت لطیف و اصلاً آن قصیده بی‌نظیر هم در پای منقل سروده شده!

۱۰) برای نمونه، اثبات و تحلیل وجود استدلال در شعر «ده روز عمر» در کنج دلم عشق کسی خانه ندارد کس جای در این خانه ویرانه ندارد

استدلال: این دل ویرانه است (صغری) در ویرانه چیزی وجود ندارد (کبری)
نتیجه: پس در این دل هیچ چیزی وجود ندارد
دل را به کف هر که دهم باز پس آرد کس تاب نگهداری دیوانه ندارد

استدلال: این دل دیوانه است. (صغری) - هیچ کس تاب نگهداری دیوانه را ندارد. (کبری)

نتیجه: پس هیچ کس تاب داری این دل را ندارد.
در بزم جهان جز دل حسرت‌کش ما نیست آن شمع که می‌سوزد و پروانه ندارد

استدلال: این دل دلداری ندارد (صغری) - بی‌دلداری موجب حسرت است (کبری)
نتیجه: پس این دل حسرت زده است
دل خانه عشق‌ست خدا را به که گویم کارایشی از عشق کس این خانه ندارد

استدلال: عشق به کسی وجود ندارد(صغری) - دل خانه عشق است(کبری)

نتیجه: در این خانه عشقی وجود ندارد

گفتم مه من! از چه تو در دام نیفتی گفتا: چه کنم دام شما دانه ندارد

استدلال: این دام دانه ندارد(صغری) - افتادن در دام به خاطر دانه است(کبری)

نتیجه: کسی در این دام نمی افتد

در انجمن عقل فروشان نهم پای دیوانه سر صحبت فرزانه ندارد

استدلال: دیوانه عقل ندارد(صغری) - صحبت با فرزندگان عقل لازم دارد(کبری)

نتیجه: دیوانه صحبتی با فرزندگان نخواهد داشت

تا چند کنی قصه‌ی اسکندر و دارا ده روزه‌ی عمر این همه افسانه ندارد

استدلال: قصه افسانه اسکندر و دارا عمر زیاد می طلبد(صغری) - این عمر ما ده روز

است(کبری)

نتیجه: ده روزه عمر این همه افسانه ندارد

از شاه و گدا هرکه درین میکده ره یافت جز خون دل خویش به پیمانه ندارد

استدلال: شاه و گدا به میکده عشق گام می نهند(صغری) - هر کس به میکده عشق گام

نهاد خون دل خویش را به پیمانه می کند(کبری)

نتیجه: شاه و گدا در گذر به میکده عشق خون دل خود را به پیمانه می کنند